



به نام خدا

گزیده بیانات رهبر در رابطه با روشنفکری در جمع دانشگاهیان

روشنفکری (۱)

بحثی که به نظرم رسید امروز مطرح کنم، موضوعی است که بارها در ذهن من گذشته و روی آن فکر و مطالعه کرده ام و به آن اهمیت میدهم. این بحث، بحثی درباره مقوله روشنفکری و روشنفکران در کشور ماست. به نظر من مقوله مهمی است.

این مسئله، مسئله ای است که اگر من بخواهم روی آن اسم بگذارم، مثلاً خواهم گفت: ارتجاع روشنفکران، یا ارتجاع به روشنفکری.

من بارها گفته ام که روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد. مقوله روشنفکری، با خصوصیتی که در عالم تحقق و واقعیت دارد که در آن، فکر علمی، نگاه به آینده، فرزاندگی، هوشمندی، احساس درد در مسائل اجتماعی، به خصوص آنچه که مربوط به فرهنگ است در کشور ما بیمار و ناسالم و معیوب متولد شد چرا؟ چون کسانی که روشنفکران اول تاریخ ما هستند، آدم های ناسالمند. حالا من چند نفر از این شخصیت های روشنفکری در ایران را اسم می آورم: میرزا ملکم خان ارمنی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج سیاح محلاتی.

اینها کسانی هستند که اولین نشانه ها و پیام های روشنفکری قرن نوزدهمی اروپا را وارد ایران کردند، به شدت نامطمئن بودند. مثلاً میرزا ملکم خان که داعیه روشنفکری داشت و می خواست علیه دستگاه استبداد ناصر الدین شاهی روشنگری بکند، خود او دلال معامله بسیار استعماری و زیانبار رویتر بود!

می دانید که بیست سال آخر زندگی ناصر الدین شاه، انحصارات خارجی، پدر این مملکت را در آورد. انگلیسی ها می آمدند انحصاری می گرفتند انحصار گمرکات، انحصار دخانیات، انحصار راه آهن و... باز روس ها از آن طرف می آمدند و می گفتند شما به رقیب ما امتیاز این معامله انحصاری و این به اصطلاح تجارت را دادید، باید به ما هم بدهید، به او هم چیزی می دادند!

این آقای روشنفکری که به عنوان معروف ترین پیام آور روشنفکری و روشنگری در ایران مطرح بود - یعنی همین میرزا ملکم خان - خودش دلال قضیه رویتر بود! در همین انحصار تنباکو که میرزای شیرازی، مرجع تقلید وقت آن را تحریم کرد و جلوی این معامله زیانبار را گرفت میرزا ملکم خان خودش دلال آن بود!

من نمی دانم شما چه قدر از تاریخ معاصر اطلاع دارید و چه قدر آن را خوانده اید. چه قدر خوب است که شماها در تابستان که قدری فراغت پیدا می کنید، واقعا برنامه ریزی کنید و قدری از تاریخ معاصر، از جمله همین قضیه تنباکو را مطالعه کنید. کتاب هایی هم درباره این موضوع نوشته شده که مناسب است آن ها را بخوانید. البته مطالعه کتابهای امین را می گویم.

از یک بعد دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده شبیه میرزا ملکم خان است. ایشان قبل از انقلاب اکتبر به قفقاز رفت و در روسیه سر سفره تزارها نشست و با کمک تزارها وزیر سایه آن ها، به خیال خودش بنا کرد علیه دستگاه استبداد ایران مبارزه کردن! این مبارزه، مبارزه نامطمئنی بود! اولین چیزی را هم که این ها هدف قرار می دادند، به جای این که بیشتر به استبداد و جهات سیاسی پیر دازند، به دین و اعتقادات مردم و سنتهای اصیل بومی می پرداختند، که آن را بعداً خواهم گفت.



گزیده بیانات رهبر در رابطه با روشنفکری در جمع دانشگاهیان

روشنفکری (۱)

حاج سیاح هم یک نمونه سوم است. او شرح حال خودش را در سفر اروپایی نوشته است. کسی که این کتاب را بخواند، شک نمی کند که در این کتاب به صورت سفارش شده ای سعی شده، با هر جایی که پای یک روحانی آزاده ای بزرگ در میان است، بر خورد شود، عملاً نام او کتمان شود و ماجرای او مطرح نگردد. روشنفکری در ایران، این گونه متولد شد.

طبقات بعدی روشنفکری هم در ایران، طبقات مطمئنی نبودند؛ بیشتر شاهزاده ها و اشراف و اعیان زاده ها بودند. شما شرح حال سه جلدی عبدالله مستوفی را نگاه کنید که خودش آن را نوشته است. خود او هم از همان روشنفکران است؛ ضمناً از اعیان زاده ها و خان زاده های دستگاه قاجار است. البته او شخصیت متعادلی است؛ شخصیت منفی به نظر نمی رسد. اگر شما به آن کتاب نگاه کنید، خواهید دید که آن افرادی که او کین پرچمها و پیامهای روشنفکری، با آنها دیده و شنیده و شناخته می شد، چه کسانی بودند. دوره قاجار به این ترتیب گذشت؛ یعنی یک روشنفکر وطنی میهنی بی غرض دلسوز علاقه مند، در بین مجموعه روشنفکران ایران کمتر دیده شد. بعد، دوره رضاخان آمد. در این دوره، روشنفکران درجه یک کشور، از اساتید، از نویسندگان و از متفکرانی که جزو زیدگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند؛ رضاخانی که از فرهنگ و معرفت بویی نبرده بود.

من دوست دارم این بحث را نه به عنوان یک مسؤول، بلکه به عنوان یک روحانی و یک طلبه و به عنوان کسی که تقریباً همه جوانیم را در فضای روشنفکری زمان خودم گذرانده ام و با خیلی از این چهره های معروف روشنفکری ایران، یا از نزدیک آشنا بوده ام، یا با آثارشان آشنا بوده ام و درست آنها را می شناسم — از شاعرشان، نویسندگان، هنرمندشان — مطرح کنم و با شما حرف بزنم. دلم می خواهد شما جوانان این دوره، قدری فضای فرهنگ کشورتان را بشناسید؛ چون شما جزو قشرهای روشنفکر هستید. ببینید کجا قرار دارید، چه بوده و چه شده و می خواهند چه بشود. مایلیم شما این نکته را توجه کنید.

در دوره بعد از رفتن رضاخان و بعد از شهریور بیست — که حکومت عجیب و غریبی در آن زمان تشکیل شده بود — بخشی از روشنفکران به حزب توده پیوستند که اتفاقاً بعضی از صادقترین روشنفکران از اینها بودند که به حزب توده پیوستند؛ اگرچه به شوروی وابسته بودند. آن وقت، خودشان هم اعتراف داشتند؛ همه شان هم قبول داشتند که به شوروی وابسته بودند. شورویها در ایجاد و پشتیبانی اینها نقش داشتند و اینها مثل ستون پنجم شورویها در ایران عمل می کردند.

شما به خاطرات «کیانوری» و دیگر رؤسای توده ایها که در جمهوری اسلامی گیر افتادند، نگاه کنید! خاطرات اینها چاپ شده است؛ از پنجاه سال قبل، شصت سال قبل صحبت می کنند. با آن که اینها شاید همه حقایق را هم نمی خواستند بگویند، اما کاملاً از گوشه و کنار حرفهایشان مشخص می شود که آن روز حقیقت حزب توده چه بود. در عین حال، باز صادقترین و مخلصترین روشنفکران در همین مجموعه جمع جلال آل احمد، جزو حزب توده بود. «خلیل ملکی» و دیگران، اوّل در حزب توده بودند.



گزیده بیانات رهبر در رابطه با روشنفکری در جمع دانشگاهیان

روشنفکری (۱)

من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می کرد. سال چهل و هفت ایشان به مشهد آمده بود. در جلسه ای که با آن مرحوم بودیم، از این حرفها خیلی گذشت. احتمال می دهم خودم شنیده باشم، احتمال هم می دهم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می کرد. می گفت: ما در اتاقهای حزب توده، مرتب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم - منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم و به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می آید! گفتیم آن جا کجاست؟ گفتند این جا مسکو است! گفتیم ما نیستیم؛ برگشتیم. یعنی به مجرد این که در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند ما دیگر نیستیم. بیرون آمدند و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم

را درست کردند؛ مخلصها آن جا بودند. این دوره، تا حدود دوران «دکتر مصدق» و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. شده بودند. یکی از آنها «جلال آل احمد» بود که من در این بحث، از حرفهای او برای شما نقل خواهم کرد.

بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه بیست مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه سی به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند! آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران»، از همین روشنفکری دهه سی حرف می زن.

و اما این بیماری چه بود؛ یعنی کجا بروز می کرد؟ این را از زبان آل احمد برای شما ذکر می کنم. آل احمد در مشخصات روشنفکر می گوید: یک مشخصات، مشخصات عوامانه روشنفکر است. او می گوید معنای «عوامانه» این نیست که عوام، روشنفکر را این گونه تصور می کنند؛ بلکه خود روشنفکر هم گاهی همین طور فکر می کند. این خصوصیات سه تاست: اول، مخالفت با مذهب و دین - یعنی روشنفکر لزوماً بایستی با دین مخالف باشد! - دوم، علاقه مندی به سنن غربی و اروپا رفتگی و این طور چیزها؛ سوم هم درس خواندگی. این دیگر برداشتهای عامیانه از روشنفکری است؛ ممیزات روشنفکر این است. یعنی اگر کسی متدین شد، چنانچه علامه دهر باشد، اول هنرمند باشد، بزرگترین فیلسوف باشد؛ روشنفکر نیست! بعد می گوید این سه خصوصیتی که برداشت عامیانه و خصوصیات عامیانه روشنفکری است، در حقیقت ساده شده دو خصوصیت دیگری است که با زبان عالمانه یا زبان روشنفکری می شود آنها را بیان کرد. یکی از آن دو خصوصیت، عبارت است از بی اعتنائی به سنتهای بومی و فرهنگ خودی - که این دیگر بحث عوامانه نیست؛ این حتمی است - دیگری، اعتقاد به جهان بینی علمی، رابطه علمی، دانش و قضا و قدری نبودن اینها؛ مثالهایی هم می زند.

